

ادب عربی، سال ۹، شماره ۲

پاییز و زمستان ۱۳۹۶

معرفی، تحلیل و بررسی نسخه خطی شرح المفصل عزالدین عبدالعزیز کاشی

محمدابراهیم خلیفه شوشتری*

استاد گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه شهید بهشتی

رقیه خرمی

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه شهید بهشتی

(از ص ۳۷ تا ۵۴)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱/۲۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۹/۲۹

چکیده

نسخه شرح المفصل کاشی به زبان عربی برجای مانده از قرن ۷ و ۸ هجری است که نویسنده در آن با نثری روان و به گونه‌ای علمی و دقیق به شرح کتاب المفصل زمخشری پرداخته است. این نسخه سرشار از نقل قول‌ها و نظرات بزرگان نحو است، اما نویسنده تنها به ذکر نظرات ایشان اکتفا نکرده، بلکه در موارد بسیاری با تکیه بر استدلال‌های سماعی و قیاسی به اظهار نظر می‌پردازد. این نویسنده ایرانی مسلط به زبان عربی از منابع سماع همچون قرآن، حدیث، شعر و مثل بسیار بهره برده است که این امر نشانگر جایگاه علمی والای اوست. او در اکثر موارد با زمخشری هم‌عقیده است و در اثبات نظرات زمخشری از شیوه‌ای روشن و به دور از اصطلاحات پیچیده منطقی بهره برده است، اما در موارد اندکی که با زمخشری اختلاف نظر دارد، با عباراتی متواضعانه و مؤدبانه از نظرات وی ایراد می‌گیرد. می‌توان با بررسی موضع‌گیری‌های کاشی دریافت که پیرو مکتب بصره بوده است. این جستار به معرفی نسخه مذکور و مؤلف آن، بررسی سبک نویسندگی و گرایش نحوی مؤلف و استدلال‌های به کار رفته می‌پردازد.

واژه‌های کلیدی: نسخه خطی، نحو، شرح المفصل، عبدالعزیز کاشی، زمخشری.

۱. مقدمه

بدون شک ترقی و تعالی یک جامعه آن گاه مقدور می‌گردد که از پیشینه تاریخ تمدن خود آگاه باشد و آن چه از اسلاف بر جای مانده است با بینشی علمی و به دور از هر گونه حب و بغض مورد تدبیر و تأمل قرار دهد. نسخ خطی گنجینه‌ای ارزشمند است که بدون تصحیح و بررسی آن نمی‌توان از نظرات و نقاط قوت و ضعف گذشتگان آگاه گشت. نسخه مورد نظر در این تحقیق، شرحی است بر کتاب *المفصل فی صنعة الاعراب* که مشهورترین کتاب علامه زمخشری (۴۶۷ق-۵۳۸ق) در نحو است و در نزد علمای نحو از جایگاه والایی برخوردار است؛ از این رو بسیاری از شارحان به بررسی و تعلیق بر آن پرداخته‌اند که هر یک از این شروح، ویژگی‌های خاص خود را داراست. یکی از افرادی که پای در مسیر شرح این کتاب نهاده است عبدالعزیز کاشی است که با نثری روان و به گونه‌ای علمی و دقیق به شرح کتاب *المفصل* پرداخته است.

نسخه *شرح المفصل* عبدالعزیز کاشی از چند جهت حائز اهمیت است: ۱. عبدالعزیز کاشی یک نویسنده ایرانی و مسلط به زبان عربی است و متن این نسخه مربوط به قرن هفت یا هشت هجری می‌باشد؛ بنابراین این نسخه می‌تواند بیانگر سبک عربی‌نویسی فارسی‌زبانان آن زمانه باشد. ۲. مؤلف از منابع علمی فراوانی همچون صرف، نحو، قراءات، حدیث، ضرب المثل و متون ادبی منظوم و منثور بهره برده است. ۳. مؤلف تنها به ذکر نظرات علمای نحو بسنده نمی‌کند بلکه نظر خود را نیز با تکیه بر دلایل استوار بیان می‌دارد و همین امر نشانگر شخصیت علمی وی می‌باشد. با توجه به موارد ذکر شده ضروری می‌نماید شخصیت و آثار این نویسنده فارسی‌زبان مورد توجه و بررسی قرار گیرد.

پرسش‌های این پژوهش عبارت‌اند از:

۱. روش شرح کاشی چگونه است؟
۲. مؤلف پیرو کدام مکتب نحوی است و از آرا و نظرات کدامیک از علمای نحو بیشتر تاثیر پذیرفته است؟
۳. موضع‌گیری کاشی درباره نظرات زمخشری چگونه است؟
۴. مؤلف در شرح مسائل نحوی از چه نوع استدلال‌هایی بهره برده است و منابع مورد استفاده وی در این استدلال‌ها چیست؟

یکی از منابع با ارزش علم نحو، کتاب *المفصل* زمخشری است که به دلیل اهمیت فراوان، شرح‌های زیادی بر آن نگاشته شده است؛ از جمله: شرح موفق‌الدین ابن یعیش (۵۵۳-۶۴۳ ق)، شرح خوارزمی (۵۵۵-۶۱۷ ق) با عنوان *التخمیر و شرح ابن حاجب* (۵۷۰-۶۴۶ ق) با نام *الایضاح*، درباره عبدالعزیز کاشی و نسخه *شرح المفصل* نیز منابعی بدین قرار وجود دارد: ۱. ابن فوطی (۶۴۲ ق- ۷۲۳ ق) در کتاب *تلخیص مجمع الآداب و معجم الالقب* به نام و اثر کاشی به طور مختصر اشاره کرده است و او را دارای خطی خوش دانسته است (۱۴۱۶: ۱/ ۲۳۷)؛ ۲. ابوالمجد تبریزی در سال ۷۲۳ ق *رساله قلمیه* کاشی را در کتاب *سفینه تبریز* آورده است (۱۳۸۱: ۷۱۶)؛ ۳. موسوی خوانساری (۱۲۲۶-۱۳۱۳ ق) در کتاب *روضات الجنات* به شرح *المفصل* کاشی اشاره کرده است (۱۹۹۱: ۸۰/۵)؛ ۴. آقابزرگ طهرانی (۱۲۹۳-۱۳۸۹ ق) در کتاب *الذریعة إلى تصانیف الشیعة* به *رساله قلمیه و رساله سیفیه و منتخب روضة الناظر* کاشی اشاره کرده است (۱۹۸۳: ۱۶۸/۱۷ و ۲۹۵/۲۲-۲۰۷)؛ ۵. محمد عمادی حائری در مقاله «عزالدین عبدالعزیز کاشی: شناسایی، کتاب‌شناسی، نسخه‌جویی» که در سال ۱۳۸۳ در *مجله نسخه‌پژوهی*، دفتر دوم، صص ۳۸۱-۳۹۵ چاپ شده است، به معرفی عبدالعزیز کاشی و آثار برجای مانده از او پرداخته است؛ ۶. عزیز دولت‌آبادی در مقاله «آشنایی با جنگ نخجوانی» مجموعه‌ای از اشعار کاشی را از *روضه الناظر* استخراج کرده است؛ این مقاله در سال ۱۳۸۳ در *نشریه کتابخانه ملی تبریز*، شماره ۱۶، صص ۹۶-۱۲۰ به چاپ رسیده است؛ ۷. سید مهدی نوریان و همکاران در مقاله «باغ نظر و رامش دل (معرفی سفینه‌ای بی‌مانند از قرن هفتم)» که در سال ۱۳۸۶ در *نشریه علمی پژوهشی گوهر گویا*، دوره ۱، شماره ۳، صص ۳۳-۶۲ در اصفهان به چاپ رسیده است، به معرفی نسخه *روضه الناظر و نزهة الخاطر* اثر عبدالعزیز کاشی پرداخته‌اند و ۸. مرتضی رشیدی آشجردی در سال ۱۳۸۷ رساله‌ای با عنوان «مقدمه، تصحیح، تحشیه منتخب *روضه الناظر و نزهة الخاطر* اثر عزالدین عبدالعزیز کاشی» در گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان نگاشته است و در این رساله به تصحیح نسخه خطی *روضه الناظر و نزهة الخاطر* کاشی پرداخته است، اما نسخه *شرح المفصل* عبدالعزیز کاشی تاکنون بررسی و تصحیح نشده است.

۲. شرح احوال عبدالعزیز کاشی

عزالدین عبدالعزیز بن ابی الغنائم بن احمد بن ابی الفضائل کاشی؛ شاعر، نویسنده و کاتب اواخر قرن هفتم و ابتدای قرن هشتم هجری است. تاریخ دقیق ولادت و درگذشت وی بر ما پوشیده است، اما از آنجا که ابوالمجد تبریزی در سال ۷۲۳ هـ ق و هنگام کتابت رساله قلمیه مؤلف در کتاب سفینه تبریز از وی با جمله دعایی «دام فضله» یاد می‌کند (تبریزی، ۱۳۸۱: ۷۱۶) نشان می‌دهد عزالدین کاشی تا این سال زنده بوده است. سید محمود گلستانه در کتاب انیس الوحده و جلیس الخلوه با ذکر اشعاری از کاشی از وی با دعای «دامت فضائله» یاد کرده است؛ بنابراین اگر بر اساس نوشته ایرج افشار (۱۳۷۹: ۶۹) تألیف کتاب انیس الوحده را بین سال‌های ۷۳۰ تا ۷۵۰ بدانیم کاشی تا این زمان زنده بوده است و با محمود گلستانه آشنایی داشته چنان‌که اشعاری از او در کتاب روضه الناظر کاشی آمده است (رشیدی آشجردی، ۱۳۸۷: مقدمه م)؛ اما نسخه‌ای از رساله قلمیه در دست است که تاریخ نسخه‌برداری آن ۷۵۶ هـ ق می‌باشد و کاتب نسخه در پایان از مؤلف با عنوان «رحمه الله» یاد کرده است. این امر نشان می‌دهد نویسنده آن پیش از سال ۷۵۶ هـ ق درگذشته است (عمادی حائری، ۱۳۸۳: ۳۸۴).

۲-۱. مذهب کاشی

وی علاقه ویژه‌ای به ائمه^(ع) داشته و به همین مناسبت در کتاب روضه الناظر اشعاری از امام علی^(ع)، امام حسن^(ع)، امام حسین^(ع)، امام محمدباقر^(ع) و امام رضا^(ع) نقل کرده است؛ اما او به مناسبت‌های مختلف، از افرادی چون یزید بن معاویه و عمرو بن عبدود نیز نقل شعر کرده است (نوریان و همکاران، ۱۳۸۶: ۵۲-۵۱). همچنین کاشی مدتی را در مدرسه مستنصریه بغداد به سر برده که مکتب‌های فقهی چهارگانه اهل سنت در آن تدریس می‌شده است؛ از این رو ممکن است گفته شود صرف نقل اشعار ائمه^(ع) نمی‌تواند دلیلی بر شیعه بودن مؤلف باشد؛ اما بهتر است درباره مذهب مؤلف موارد زیر مورد توجه قرار گیرد:

۱. در نسخه شرح المفصل آنجا که کاشی از کتاب نهج البلاغه نقل می‌کند حضرت علی^(ع) را «امیرالمؤمنین» می‌نامد و این در حالی است که هنگام نقل حدیث از خلیفه دوم تنها عبارت «عمر رضی الله عنه» را آورده است؛ همچنین ضمن نقل حدیثی از امام جعفر صادق^(ع) از ایشان با عنوان «الإمام جعفر الصادق علیه السلام» یاد کرده است؛ ۲. در کتاب الذریعة إلى تصانیف الشيعة که شامل معرفی میراث مکتوب شیعه می‌باشد به

برخی آثار کاشی اشاره شده است (طهرانی، ۱۹۸۳: ۱۶۸/۱۷ و ۲۹۵/۲۲-۲۰۷)؛ ۳. صاحب کتاب *روضات الجنات* که از شرح‌نویسان شیعه می‌باشد از عبدالعزیز کاشی در کتاب خود یاد کرده است (موسوی خوانساری، ۱۹۹۱: ۸۰/۵). با توجه به این موارد می‌توان اطمینان حاصل کرد که کاشی پیرو مذهب شیعه بوده است.

۲-۲. آثار کاشی

۱. شرح *المفصل* (نسخه خطی مورد نظر در این تحقیق).
۲. *روضه الناظر و نزهة الخاطر* (عربی-فارسی): مجموعه‌ای از اشعار عربی و پارسی که نمونه‌ای برجسته از جنگ‌های اشعار به شمار می‌آید (عمادی حائری، ۱۳۸۳: ۳۸۵)؛ برجای مانده از قرن هفتم و اوایل قرن هشتم که مشتمل بر حدود ۱۵۵۰۰ بیت از بیش از ۱۶۰ شاعر عربی گو و نزدیک به ۱۴۰ شاعر فارسی‌گو است (نوریان و همکاران، ۱۳۸۶: ۴۰). این نسخه توسط مرتضی رشیدی آشجردی به عنوان رساله دکتری در دانشگاه اصفهان مورد تصحیح قرار گرفته است.
۳. منتخب *روضه الناظر و نزهة الخاطر* (عربی-فارسی): انتخابی است از *روضه الناظر* که ظاهراً توسط خود کاشی صورت پذیرفته و آن را به شرف‌الدین محمد سمنانی (وزیر ایلخانیان در سال‌های ۶۹۶-۶۹۵) تقدیم داشته است (دانش پژوه، ۱۳۴۸: ۱۱۲).
۴. *رساله قلمیه* (عربی): رساله‌ای است مقامه مانند، با نثری مسجع و موزون، در توصیف و تشخیص قلم که بنابر نوشته کاشی در *دیباچه قلمیه فارسی*، او این رساله را به سال ۷۰۱ نگاشته است (عمادی حائری، ۱۳۸۳: ۳۸۵).
۵. *رساله قلمیه* (فارسی): این رساله به همان شیوه قلمیه عربی و در برابر آن، به زبان فارسی نگاشته شده است (درایتی، بی‌تا: ۸ / ۲۷۴). تاریخ تحریر این رساله مشخص نیست اما از سال ۷۲۳ که ابوالمجد تبریزی به کتابت آن در سفینه تبریز پرداخته، فروتر نخواهد بود (عمادی حائری، ۱۳۸۳: ۳۹۰).
۶. اشعار: در برخی جنگ‌های کهن، اشعاری پراکنده از کاشی درج شده که ظاهراً برگرفته از *روضه الناظر* خود اوست (عمادی حائری، ۱۳۸۳: ۳۹۲).

۳. معرفی نسخه‌های شرح *المفصل*

۱. نسخه کتابخانه ملک با شماره ۱۳۹۲ (افشار-دانش پژوه، ۱۳۵۲: ۱ / ۴۴۷) که خط آن نسخ و دارای ۲۸۸ برگ است (درایتی، بی‌تا: ۱۰۸۰/۶)؛ هر صفحه دارای ۲۹ سطر با طول: ۳۱/۱

و عرض: ۲۰/۸ و نوع کاغذ آن ترمه است. این نسخه به احتمال بسیار زیاد دستنوشته مؤلف باشد. نسخه کامل و آغاز و انجام آن موجود است و تنها در برخی صفحات حاشیه‌ها افتاده است.

با خطی یکدست و طبق رسم‌الخط قدیم عربی نگاشته شده است؛ چنان‌که برخی حروف بدون نقطه نوشته شده‌اند و بالا یا پایین برخی از این حروف علائمی نهاده شده است؛ مثلاً زیر حرف «ع»، عین کوچکی قرار داده شده تا با حرف «غ» که نقطه آن روی حرف است اشتباه نشود. برخی اسامی و لغات بدون الف نوشته شده است؛ مانند ابواسحق و سموات. ظاهراً این نسخه، مسوده مؤلف بوده است؛ چراکه خط‌خوردگی‌های فراوان دارد و حواشی مربوط به متن بسیار است چنان‌که گویی نویسنده پس از نگارش نسخه، بار دیگر آن را مطالعه کرده و موارد زاید را خط زده و مواردی که از قلم افتاده بوده، در حاشیه اضافه کرده است.

۲. نسخه کتابخانه میرزا حسن محمودآبادی یزد با شماره ۱۴ که کاتب، غلامرضای حیران یزدی آن را با خط نسخ در آدینه ۱۵ محرم ۱۲۶۱ هـ ق استنساخ کرده است. این نسخه دارای ۲۷۶ برگ است (درایتی، بی‌تا: ۱۰۸۰/۶) که هر صفحه دارای ۲۸ سطر است. میکروفیلم این نسخه با شماره ۲۵۳۳ در دانشگاه تهران موجود است (دانش پژوه، ۱۳۴۸: ۳۴۷/۱). نسخه‌ای است کامل و آغاز و انجام آن موجود است.

این نسخه را غلامرضا حیران یزدی با خطی یکدست، استنساخ کرده است. وی از شعرها و خوش‌نویسان معروف اواخر سده سیزدهم و اوایل سده چهاردهم است. شغلش مکتب‌داری بود و علاوه بر شاعری، خط نسخ را نیکو می‌نوشت (آیتی، ۱۳۱۷: ۲۸۷). ولادت او در کتاب‌های تذکره می‌کده و مفاخر یزد ۱۲۱۰ هـ ق ثبت شده است (وامق یزدی، ۱۳۸۱: ۳۴۳ و مدرسی، ۱۳۸۲: ۸۷۲/۲)، اما نویسنده کتاب تذکره شعری یزد ولادت وی را ۱۲۱۵ هـ ق دانسته است (فتوحی یزدی، ۱۳۶۶: ۹۱) و وفات او را حدود ۱۲۹۰ هـ ق ذکر کرده‌اند (وامق یزدی، ۱۳۸۱: ۳۴۳).

ناسخ در برخی موارد از مخفف کلمات استفاده کرده است؛ مثلاً «مط» مخفف «مطلقاً» و «ح» مخفف «حینئذ». ظاهراً حیران یزدی این نسخه را از روی نسخه موجود در کتابخانه ملک استنساخ کرده است؛ چراکه محل برخی عبارات را که از نسخه کتابخانه ملک افتاده است، خالی گذاشته و یا با عبارات «افتاده اندک، چند سطر افتاده، افتاده» به آن اشاره کرده است.

۴. معرفی شرح المفصل کاشی

شرحی مزجی است بر *المفصل* زمخشری با عناوین «قال رحمه الله، غیرها، تلخیصه، ما يتعلق بلفظ المتن، ما يتعلق بغيره» که نسخه‌ای از آن به خط مؤلف موجود است. مؤلف در این اثر با نثری روان و با استناد به آیات و روایات و امثال و اشعار و به گونه‌ای دقیق و علمی به شرح کتاب *المفصل* پرداخته است.

این کتاب در بردارنده مطالب نحوی، صرفی، لغوی و بلاغی است و آشنایی با این علوم موجب شده نویسنده بتواند در مسائل مختلف نحوی به مناقشه بپردازد. در پایان کتاب نوشته شده است: «تمت كتابة هذا الشرح على يدي مؤلفه عبدالعزيز بن أبي الغنائم بن أحمد أبي الفضائل الكاشي... بقرية قمصر من قرى مدينة كاشان حماها الله تعالى عن حوادث الزمان و صوارف الحدثان» (کاشی، بی‌تا: ۵۸۲) که نشان می‌دهد نسخه در قمصر کاشان نگاشته شده است. همچنین ناسخ نسخه یعنی حیران یزدی در صفحه پایانی نسخه کتابخانه یزد پس از عبارات مذکور آورده است: «هذه عبارة الشارح رحمه الله في آخر نسخة نقلت المسودة عنها» که دلیل دیگری است بر مسوده بودن نسخه کتابخانه ملک.

۵. شیوه نگارش کاشی در شرح المفصل

سبک نگارش کاشی در این نسخه بدین‌گونه است که ابتدا جملاتی از متن کتاب *المفصل* را با جمله «قال رحمه الله» ذکر می‌کند و آن‌گاه با عبارت «اللغة، اللغة و غیرها، ما يتعلق باللغة» به شرح کلمات دشوار متن می‌پردازد. سپس با عبارت «غیرها، ما يتعلق بغيرها» نکات نحوی متن را شرح می‌دهد. در پایان برخی مباحث نیز با استفاده از عبارت «تلخیصه» خلاصه مطلب را ذکر می‌نماید. نویسنده در پایان مطالبی که در حواشی صفحات نگاشته است از علامت «صح» استفاده می‌کند که یعنی «آنچه ثبت شده صحیح است» (المنجد، ۱۹۸۷: ۱۷). او در شرح کلمات از کتاب‌هایی همچون *الصحاح* جوهری بهره برده است؛ به عنوان مثال می‌گوید: «قال صاحب الصحاح: الفَرْقُ بالتحريك: الخوف، وقد فَرَّقَ بالكسر، تقول: فَرَّقْتُ منك، ولا تُنْقَلُ: فَرَّقْتُك» (کاشی، بی‌تا: ۸۳ و جوهری، ۱۹۷۹: ۱۵۴۱/۴) و در موارد بسیاری برای شرح یک کلمه، از آیات قرآن و اشعار شاعران استفاده می‌کند؛ برای مثال در شرح فعل «قضی» از آیه «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ» (اسراء: ۲۳) و «فَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ» (همان: ۴) استفاده کرده و نیز به مصرع «وعليهما

مسرودتان قضاها» از ابوذؤیب هذلی اشاره می‌کند که در بحر کامل سروده شده است (کاشی، بی تا: ۳ و الهذلی، ۱۹۹۵: ۱۹).

کاشی در شرح کلمات، از احادیث نیز بهره گرفته است؛ برای مثال درباره معنای کلمه «نص» می‌گوید: «نصّ کلّ شیء منتهاه وفي حدیث علي عليه السلام «إذا بلغ النساء نصّ الحقائق» یعنی منتهی بلوغ العقل» (کاشی، بی تا: ۱۴۹).

نویسنده از به‌کارگیری کلمات دشوار پرهیز می‌کند و با عباراتی واضح به بیان مقصود می‌پردازد، اما برخی عبارات را بیش از مقدار نیاز توضیح می‌دهد؛ مثلاً آنجا که در توضیح عبارت «والذي يُقضى منه العجب» (زمخشری، ۲۰۰۴: ۳۰) آورده است: «أي يتعجب منه غاية التعجب أو يحكم منه بالعجب أي يحكم بكونه عجباً أو يُفعل منه العجب...» (کاشی، بی تا: ۴).

۶. موضع‌گیری کاشی نسبت به دیدگاه‌های نحویان

کاشی در ذکر آرای نحویان جانب امانت را رعایت و هنگام نقل قول یا به نام نحویان اشاره می‌کند و یا نام کتاب آنان را می‌آورد، اما او تنها به ذکر آرای نحویان بسنده نمی‌کند، بلکه در برخی موارد افکار و دیدگاه‌های خود را نیز بیان می‌دارد. او برخی نظرات نحویان را تأیید و برخی را رد می‌کند و یا از عبارت «فیه نظر» استفاده می‌کند؛ مثال:

• اعراب رفع در اصل متعلق به فاعل است:

«مؤلف (علامه زمخشری) معتقد است اعراب رفع در اصل، متعلق به فاعل است و سایر مرفوعات بر اساس تشبیه، ملحق به آن هستند؛ این نظر خلیل است، اما نظر سیبویه آن است که اصل، مبتدأست و باقی مرفوعات ملحق به مبتدأ هستند. نظر اخفش آن است که هریک از این دو فی نفسه اصل هستند و ملحق به یکدیگر نیستند. نظر اول صحیح‌تر است؛ چراکه به حکم تناسب و تعادل، رفع به فاعل اختصاص دارد؛ زیرا نیاز فاعل به اعراب بیشتر از نیاز مبتدأ به اعراب است و اگر بگوییم «ضرب زید عمرو» با سکون حرف اعراب در زید و عمرو، و نیز بگوییم «زید قائم» با سکون حرف اعراب در زید و قائم، ذهن زودتر مسندالیه بودن زید را در جمله دوم درمی‌یابد تا فاعل بودن عمرو را در جمله اول» (کاشی، بی تا: ۴۹).

در اینجا کاشی به سه دیدگاه مختلف نحویان درباره اصل تعلق اعراب رفع اشاره دارد. در کتاب سیبویه آمده است: «واعلم أنّ الاسم أول أحواله الابتداء وإنما يدخل الناصب

والرافع سوی الابتداء والجار علی الابتداء» (سیبویه، ۱۹۸۸: ۲۳/۱)؛ بنابراین، وی اعراب رفع را در اصل از آن مبتدا و سایر مرفوعات را ملحق به مبتدا می‌داند، برخلاف نظر خلیل و زمخشری و اخفش. سیبویه چنین استدلال می‌کند که ناصب و جار و رافع بر مبتدا که اصل است وارد می‌شوند و آن را از مبتدا بودن خارج می‌کنند؛ بنابراین، مبتدا اولین جزء است؛ همان‌طور که یک اولین عدد و نکره قبل از معرفه است (همان: ۲۳/۱)، اما کاشی نظر زمخشری را درست دانسته و چنین استدلال می‌کند که فاعل بیش از مبتدا به اعراب نیازمند است؛ پس اعراب رفع در اصل متعلق به فاعل است نه مبتدا.

۷. موضع‌گیری کاشی نسبت به آرای زمخشری

کاشی در اکثر موارد نظرات زمخشری را درست می‌داند و به اعتراضات مخالفین او پاسخ می‌دهد، اما در برخی موارد اختلاف نظر اندکی با وی دارد و مواردی را نیز خطای ناسخ به شمار آورده است. کاشی اختلاف نظر خود را با زمخشری متواضعانه بیان و از عباراتی همچون «لو قال ... لکان أ صوب؛ لکان أولى...» استفاده می‌کند؛ برای مثال زمخشری در تعریف اسم معرب آورده است: «الاسم المعرب ما اختلف آخره باختلاف العوامل لفظاً بحركة أو حرف أو محلاً»، در اینجا کاشی می‌گوید بهتر بود زمخشری به جای آنکه بگوید آخر اسم معرب بنا بر تفاوت عوامل متفاوت است، می‌گفت حالت‌های آخر اسم معرب، متفاوت است: «بی‌قوله «ما اختلف آخره» إشارة إلى وجوه الإعراب ولو قال ما اختلف أحوال آخره لکان أولى» (کاشی، بی‌تا: ۳۳). از ظاهر کلام زمخشری به گمان می‌آید که حرف آخر اسم معرب بنا بر اختلاف عوامل، تغییر می‌یابد؛ از این رو کاشی معتقد است اگر زمخشری به جای «اختلف آخره» از عبارت «اختلف أحوال آخره» استفاده می‌کرد، بهتر بود؛ چراکه اختلاف در احوال و حرکات آخر اسم معرب ایجاد می‌شود، نه خود اسم معرب.

۸. مکتب نحوی کاشی

نویسنده هم از علمای بصره همانند سیبویه و مبرد و سیرافی و ابن سراج نقل قول‌هایی را ذکر کرده است و هم از علمایی همچون ابن جنی و ابوعلی فارسی که گرایش به مکتب بغدادی دارند (ضیف، ۱۹۶۸: ۲۴۶) و هم از علمای کوفه همانند کسایی و ضریر؛ اما میزان نقل قول‌های او از علمای بصره بیشتر است. او در بسیاری از موارد نظرات مختلف نحویان را بیان داشته و آن‌گاه نظر علمای بصره را صحیح‌تر دانسته است؛ مثال:

• درباره عامل مفعول معه:

«نحویان درباره عامل مفعول معه اختلاف نظر دارند. سیبویه و بصریان معتقدند فعل یا آنچه معنای فعل را دارد و قبل از مفعول معه قرار گرفته به واسطه «واو» عامل است؛ چرا که «واو» عمل فعل را تقویت می‌کند؛ همان‌طور که «إلّا» افعال لازم و تعدی آنها را در استثناء تقویت می‌نماید. سیبویه چنین استدلال می‌کند که عامل یا فعل است و یا «واو» و یا مجموع این دو. مورد اول و دومی که سیبویه ذکر کرده است، نادرست است؛ چراکه فعل در اینجا تنها به همراه «واو» عمل می‌کند و «واو» نیز تنها به عنوان نائب در برخی موارد عمل می‌کند؛ بنابراین، مورد سوم صحیح است. کوفیان معتقدند مفعول معه منصوب به خلاف است؛ زیرا به شکلی است که مابعد «واو» نمی‌تواند اعراب ماقبل «واو» را بگیرد، بلکه مخالف آن است؛ همچون «استوی الماء والخشبة»... مصنف نظر اول را اختیار کرده چراکه این نظر درست‌تر است» (کاشی، بی‌تا: ۱۲۸).

کوفیان معتقدند عامل نصب مفعول معه، خلاف است؛ چراکه در جمله «استوی الماء والخشبة» نمی‌توان فعل را تکرار کرد و گفت «استوی الماء واستوت الخشبة»؛ بنابراین، اسم بعد از «واو» مخالف اسم قبل از آن است و بدین دلیل منصوب می‌شود. ابن‌انباری در رد نظر کوفیان می‌گوید: در جمله «ما قام زيدٌ لكن عمروٌ» اسم بعد از «لكن» مخالف اسم قبل از آن است، اما منصوب نیست و این در حالی است که اسم بعد از «لكن» در همه حال مخالف اسم قبل از آن است، اما در مورد حرف «واو» واجب نیست اسم بعد از آن مخالف اسم قبل باشد؛ پس نمی‌توان گفت دلیل نصب، خلاف است (بی‌تا: ۲۵۰/۱). کاشی در این مورد نظر بصریان را درست دانسته است که عامل نصب مفعول معه را فعل قبل از «واو» به واسطه «واو» دانسته‌اند؛ چراکه «واو» عمل این فعل را که لازم است تقویت می‌کند و بدین ترتیب فعل می‌تواند اسم بعد از «واو» را منصوب کند. کاشی در بسیاری از موارد دیگر همچون اختلاف نظر درباره مفرد یا مثنی بودن لفظ کِلا و کِلتا، درباره مبتدا یا فاعل بودن اسم نکره بعد از ظرف و جار و مجرور و... نیز نظر بصریان را بر نظر کوفیان ترجیح داده است که توضیح آن در این مقال نگنجد.

۹. اصول نحوی مورد استفاده کاشی

پس از آنکه پدیده لحن به وجود آمد، نحویان احساس کردند نیاز است اصولی برای نحو تدوین کنند؛ از این‌رو لغات و عبارات را از منابعی که در فصاحت موثق بودند، گردآوری کردند. این اصول شباهت به اصول فقه دارد. ابن‌انباری در تعریف اصول نحو می‌گوید: «اصول نحو ادلة نحو است که فروع و فصول نحو از آن منشعب گشته همچنان که اصول

فقه، ادله فقه است که مختصر و مفصل فقه از آن منشعب گشته است» (۱۹۵۷: ۸۰). اصول اصلی فقه، نقل و اجماع و قیاس است و در نحو نیز چنین است. ابن جنی اصول نحو را سماع و قیاس و اجماع می‌داند (۱۹۵۶: ۱۸۹/۱) و ابن الانباری نقل (سماع) و قیاس و استصحاب حال (۱۹۵۷: ۸۱) و سیوطی سماع، اجماع، قیاس و استصحاب حال (۲۰۰۶: ۱۴).

۹-۱. سماع

نحویان برای جمع‌آوری لغات، به اهل بادیه مراجعه کردند که در فصاحت مورد تأیید بودند و پس از جمع این ماده، قواعد نحوی را بر اساس آن تدوین کردند. سیوطی درباره منبع سماع می‌گوید: «کلام افرادی است که به فصیح بودنشان یقین باشد که شامل قرآن و کلام پیامبر^(ص) و کلام عرب قبل از بعثت پیامبر^(ص) و در زمان حیات و بعد از حیات وی تا زمانی که به دلیل کثرت مولدین زبان فاسد گشت می‌باشد» (۲۰۰۶: ۷۴). کاشی درباره سماع آورده است: «فالسماعی هو الذي لا يحصل العلم به إلا بطريق السماع... نحو سقياً ورعياً الذي هو دعاء له» (بی‌تا: ۸۳). وی در بیان مسائل نحوی بسیار از استدلال‌های سماعی بهره گرفته و از منابع مورد استفاده او قرآن، قراءات، حدیث، شعر و ضرب المثل است.

۹-۱-۱. احتجاج به قرآن

بدون شک قرآن فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین کلامی است که تمامی علمای نحو به آن استناد می‌کنند. کاشی نیز از این سرچشمه فیاض بی‌نصیب نمانده و در بسیاری از مسائل نحوی به آیات قرآن استدلال کرده است؛ از جمله:

• حذف مضاف:

«عرب آن‌گاه که احتمال برداشت نادرست نباشد، مضاف را حذف و مضاف الیه را جایگزین آن می‌کند و این زمانی است که قرینه‌ای بر محذوف دلالت کند همانند آیه «وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ» (بقره: ۹۳)؛ زیرا مشخص است که نوشتن گوساله به قلب‌های آنان محال است و این امر قرینه‌ای است که نشان می‌دهد مقصود، محبت گوساله است نه خود او» (کاشی، بی‌تا: ۲۱۴).

هرگاه مضاف حذف شود، مضاف‌الیه جانشین مضاف می‌شود و اعراب مضاف را می‌گیرد، اما این در صورتی است که قرینه‌ای در کلام وجود داشته باشد؛ همچون آیه

«وجاء رُبُك» (فجر: ۲۲) که مقصود «جاء أمرُ رَبِّك» است. در اینجا کاشی برای بیان این حکم به آیه مذکور استشهاد کرده که بنا بر قرینه معنوی، مضاف حذف و مضاف‌الیه جایگزین شده است؛ چراکه مقصود «حُبَّ العجل» بوده است نه خود آن.

۹-۲-۱. قراءات

زرکشی درباره قراءات می‌گوید: «قراءات اختلاف در نوشتار و یا چگونگی کلمات وحی از لحاظ تخفیف و تثقیل و ... است» (۱۹۸۸: ۳۱۸/۱). ابن جزری درباره شروط صحت قراءات آورده است: «هر قرائتی که موافق زبان عربی و دارای سند صحیح باشد جزو قراءات صحیح است که رد آن جایز نیست» (ابن الجزری، ۲۰۰۲: ۱۵/۱). سیوطی می‌گوید: «جایز است به هر قرائتی از قرآن احتجاج شود؛ چه متواتر باشد و چه شاذ» (سیوطی، ۲۰۰۶: ۱۵). رد برخی قراءات از سوی نحویان از آنجا آغاز شد که قواعد نحوی‌ای که لازم بود جامع و مانع باشد با برخی قراءات همخوانی نداشت و این امر باعث تضعیف قاعده نحوی می‌شد، اما درباره کاشی باید گفت که او مخالفتی با قراءات مختلف نداشته و تنها به ذکر این اختلاف بسنده کرده است.

• عمل حروف شبیه به «لیس»:

«این حروف بنا بر لغت اهل حجاز عمل می‌کند و بنا بر لغت بنی تمیم عمل نمی‌کند؛ از این رو طایفه اول «ما هذا بَشْرًا» (یوسف: ۳۱) را بنا بر نصب «بشر» و عمل کردن «ما» خوانده‌اند و طایفه دوم «ما هذا بَشْرٌ» بنا بر رفع «بشر» خوانده‌اند. در قرائت ابن مسعود نیز چنین است و «لا» عمل نکرده است» (کاشی، بی تا: ۷۹).

بنی تمیم معتقدند در جمله «ما زیدٌ قائمٌ» کلمه «زید» مبتدا و «قائم» خبر است و «ما» عمل نمی‌کند؛ چراکه اختصاص در آن وجود ندارد؛ یعنی هم بر فعل وارد می‌شود و هم بر اسم و آنچه اختصاص به چیزی نداشته باشد، شایسته عمل کردن نیست، اما اهل حجاز این حرف را عامل می‌دانند؛ بدان دلیل که همچون «لیس» برای نفی حال به کار می‌رود (ابن عقیل، ۱۳۶۴: ۳۰۲). مؤلف درباره مبحث عمل کردن یا عمل نکردن حروف شبیه به «لیس» به قرائت قبیله بنی تمیم و اهل حجاز و نیز ابن مسعود که از محدثان و مفسران صدر اسلام است، اشاره کرده است.

۹-۳-۱. حدیث

نحویان درباره احتجاج به حدیث به سه گروه تقسیم می‌شوند: گروه اول، همچون زمخشری، ابن یعیش و ابن مالک، احتجاج به حدیث را صحیح می‌دانند؛ گروه دوم،

همچون سیوطی و ابن الضائع، استشهاد به حدیث را جایز نمی‌دانند و علت این منع را جواز نقل به معنی و واقع شدن لحن در حدیث دانسته‌اند (فجال، ۱۹۹۷: ۱۰۴-۱۱۷)، اما کاشی از آن دسته‌ای است که در استدلال‌های سماعی به حدیث استناد می‌کند. وی احادیثی از بزرگانی همچون پیامبر اکرم^(ص)، امام علی^(ع)، امام جعفر صادق^(ع) و نیز خلیفه دوم ذکر کرده است و به خوبی توانسته است از این منبع استدلال‌های سماعی استفاده کند؛ او کاشی درباره منادای نکره در بیت زیر:

أَيَا رَاكِبًا إِمَّا عَرَضَتْ فَبَلَّغُنْ نَدَامَايَ مِنْ نَجْرَانٍ أَلَّا تَلَاقِيَا

(المفضل، ۱۳۷۱: ۱۵۶)

می‌گوید: «یا راکباً» بدون تنوین نیز روایت شده است، بنابر اینکه منادای مضاف به یاء متکلم باشد و یاء برای فرار از اجتماع کسره و یاء تبدیل به الف شده باشد ... همانند حدیث پیامبر^(ص) «أَنْفَقَ بِلَالًا وَ لَانْحَشَ إِقْلَالًا». به روایت کسانی که «بلالا» را با الف روایت کرده‌اند به معنای «بلالی» (کاشی، بی‌تا: ۹۵). این بیت که سروده عبدیغوث حارثی و از بحر طویل است، اکثراً با نصب و تنوین روایت شده است، اما اصمعی و ابن الانباری آن را بدون تنوین نقل کرده‌اند (بغدادی، ۱۹۹۷: ۱۹۴/۲). منادای مضاف به «یاء» متکلم اگر صحیح‌الآخر باشد، چند وجه در آن جایز است: ۱. حذف «یاء» و باقی‌ماندن کسره همچون «یا عبد»؛ ۲. باقی‌ماندن «یاء» ساکن: «یا عبدی»؛ ۳. تبدیل «یاء» به «الف» و حذف «الف»: «یا عبد»؛ ۴. تبدیل «یاء» به «الف»: «یا عبدًا» (ابن عقیل، ۱۳۶۴: ۲۷۵/۲-۲۷۴). کاشی می‌گوید «راکبا» بدون تنوین در اصل منادای مضاف به «یاء» متکلم بوده که «یاء» به «الف» تبدیل شده است؛ وی در توضیح این مطلب به حدیثی از پیامبر^(ص) استشهاد می‌کند.

۹-۱-۴. شعر

بخش عظیمی از شواهد نحوی، اشعار هستند که نحویان در صحت مسائل نحوی به آن استناد می‌کنند. شعرا به چهار دسته تقسیم می‌شوند: ۱. شعرای دوره جاهلی، ۲. مخضرمون که در دو دوره جاهلیت و اسلام زندگی می‌کردند؛ مانند لبید بن ربیع و حسان بن ثابت، ۳. متقدمون که در صدر اسلام زندگی می‌کردند؛ همانند جریر و فرزدق و ۴. مولدون که شعرای بعد از متقدمون هستند تا زمان حال.

اغلب نحویان معتقدند اشعار دو دسته اول مورد استشهاد قرار می‌گیرد و استشهاد به شعر شعرای طبقه سوم صحیح است، اما به شعر شعرای طبقه چهارم نمی‌توان استشهاد کرد (بغدادی، ۱۹۸۹: ۵/۱). کاشی تا ابتدای مبحث توابع که مورد تصحیح قرار گرفته است، قریب ۵۵۰ بیت ذکر کرده که برخی از این ابیات در سایر شروح کتاب *المفضل*، از جمله شرح ابن یعیش و شرح ابن حاجب نیز به کار رفته است، اما هیچ‌کدام از این شرح‌ها تا بدین اندازه از شعر بهره نبرده‌اند؛ علت آن است که کاشی علاوه بر مسائل نحوی، در توضیح و تفسیر لغات نیز به اشعار مختلف استشهاد می‌کند، اما چنان‌که پیداست، او نیز به شعر شاعران طبقه چهارم استشهاد نکرده، بلکه از اشعار شاعرانی همچون نابغه، ذوالرئمة، امرؤ القیس، زهیر، حسان و جریر بهره گرفته است؛ مثال:

• عامل معنوی حال:

«هر آنچه معنای فعل را دارد همچون «لیت» و «لعلّ» و «کأنّ» عامل معنوی است؛ چراکه مورد اول معنای تمنّی، مورد دوم معنای ترجّی و مورد سوم معنای تشبیه دارد. نابغه ذبیانی می‌گوید:

كَأَنَّهُ خَارِجًا مِنْ جَنْبِ صَفْحَتِهِ سَفَوْدُ شَرِبِ نَسْوُهُ عِنْدَ مُفْتَأَدِ

(ذبیانی، ۱۹۹۱: ۵۱)

عامل نصب «خارجاً» معنای تشبیه نهفته در «کأنّ» است، نه معنای تشبیه موجود در جمله؛ چراکه در این صورت حال بر عامل معنوی خود مقدّم می‌شود و این امر جایز نیست» (کاشی، بی‌تا: ۱۳۵-۱۳۴).

در این بیت که از بحر بسیط است، شاخ گاو که به درون بدن سگ فرو رفته به سیخ کباب تشبیه شده است. «خارجاً» حال از ضمیر «هاء» و «کأنّ» عامل حال است. از آنجا که علاوه بر «کأنّ» در بیت نیز معنای تشبیه وجود دارد، ممکن است این سؤال مطرح شود که چرا عامل حال، معنای تشبیه موجود در جمله نباشد؟ علت آن است که در این صورت حال بر عامل معنوی مقدّم می‌شد و این امر از نظر علمای نحو صحیح نیست. در کتاب *خزانة الأدب* نیز به این نکته اشاره شده است: نصب حال بنا بر معنای تشبیه ممتنع نیست؛ همچون «زیدٌ کعمرو مقبلاً»، اما این امر در بیت مذکور صحیح نیست؛ چراکه تقدیم حال بر معنایی که عامل حال است جایز نیست (بغدادی، ۱۹۹۷: ۱۸۶/۳).

۹-۱-۵. ضرب المثل و اقوال عرب

مَثَلٌ کلامی فصیح و بلیغ و مختصر است که در میان عموم مردم رواج دارد و معمولاً پس از یک ماجرا یا تجربه گفته شده است. مَثَلٌ یکی از منابع اصلی استدلال‌های

سماعی نحویان است؛ چراکه در اوج ایجاز و فصاحت است. کاشی نیز از این منبع بی بهره نمانده و در توضیح برخی مسائل نحوی از ضرب‌المثل بهره گرفته و در برخی موارد ماجرای آن را نیز بیان کرده است؛ از جمله کاشی در مبحث «محدوف بودن عامل مفعول مطلق» به ضرب‌المثل «جزاء سنمّار» (میدانی، ۱۹۵۵: ۱۵۹/۱) استشهاد می‌کند (کاشی، بی‌تا: ۸۳).

ابن مالک می‌گوید: حذف عامل مفعول مطلق تأکیدی جایز نیست، اما حذف عامل مفعول مطلق نوعی و عددی بر دو نوع است: ۱. جوازاً همچون «سیرَ زید» در پاسخ به سؤال «أئی سیرَ سیرت» و ۲. وجوباً: الف. سماعی، مانند «سقیاً لک» و ب. قیاسی، همچون زمانی که مصدر تفصیل عاقبت ماقبل باشد یا مصدر، جانشین خبر از اسم عین باشد و یا مصدر محصور یا مکرر باشد (ابن عقیل، ۱۳۶۴: ۲ / ۵۶۹-۵۶۵). اما شارح کتاب *الفوائد الصمدیه* آورده است: ابن مالک حذف عامل مفعول مطلق تأکیدی را جایز ندانسته است؛ چراکه به منزله تقویت معنای عامل است، اما در ردّ نظر او آمده است که عامل مفعول مطلق تأکیدی گاهی جوازاً حذف شده است؛ همچون «ما أنت إلا سیراً»، و گاهی وجوباً؛ مانند «سقیاً و رعیاً». ابن مالک در پاسخ می‌گوید: در این موارد تأکیدی وجود ندارد؛ چراکه مصدر جانشین و عوض از عامل است و جمع بین این دو صحیح نیست، اما منعی برای جمع میان مؤکّد و مؤکّد وجود ندارد؛ اما نظر ابن هشام در این باره آن است که مصدری که جانشین عامل است، مصدر مؤکّد محسوب می‌شود (المدنی، ۱۳۸۸: ۲۸۱). در ضرب‌المثلی که کاشی به آن استشهاد کرده است، عامل مفعول مطلق جوازاً حذف شده است. در این مورد وی تنها به ذکر ضرب‌المثل اکتفا نکرده، بلکه ماجرای آن و مورد کاربرد را نیز بیان داشته است.

کاشی همچنین از اقوال عرب نیز بهره می‌برد؛ برای مثال «نعم» و «بئس» را در «نعم السیر علی بئس العیر» فعل و جمله را مؤوّل به «علی عیر مقول فیه بئس العیر» دانسته است (کاشی، بی‌تا: ۱۲). چنان‌که در کتاب *الانصاف* آمده است، کوفیان «نعم» و «بئس» را با استناد به این قول، اسم و مبتدا می‌دانند؛ چراکه در این جمله حرف جر بر بئس وارد شده است. ابن الانباری می‌گوید: دخول حرف جر در این قول، حجّت نیست؛ زیرا حکایت در آن مقدر است و تقدیر آن «علی عیر مقول فیه بئس العیر» است (بی‌تا: ۱۱۳/۱).

۹-۲. اجماع

مقصود، اجماع نحویان بصره و کوفه بر یک رأی است. کاشی در برخی موارد به اجماع نحویان اشاره کرده است؛ از جمله:

• **فاعل همچون جزئی از فعل است:** «نحویان اجماع دارند که هرگاه اسمی بر فاعل جمله «ضربت» عطف گردد، باید به وسیله ضمیر منفصل مرفوع تاکید شود تا بدین طریق اسم بر چیزی که همچون جزء فعل است عطف نشود» (کاشی، بی تا: ۵۱). زمخشری فاعل را همچون جزئی از فعل دانسته است و کاشی در صحت این مطلب دلایلی را ذکر می کند که ابن الانباری و ابن جنی به آن اشاره کرده اند (ابن الانباری، ۱۹۹۷: ۶۳-۶۲ و ابن جنی، ۱۹۹۳: ۲۲۶-۲۲۲)؛ از جمله آنکه هنگام اتصال ضمیر فاعل به فعل، لام الفعل ساکن می شود تا از توالی چهار حرکت در یک کلمه پرهیز شود. همچنین اگر اسمی بر ضمیر فاعلی متصل به فعل عطف شود، لازم است فاعل توسط ضمیر منفصل تاکید شود؛ چراکه عطف اسم بر آنچه همچون جزء فعل است شایسته نیست؛ همچون آیه «لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَ آبَائُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (انبیاء: ۵۴). در این آیه کلمه «آبائکم» به ضمیر متصل «تُم» عطف شده و ضمیر متصل توسط ضمیر منفصل «أنتم» تاکید شده است. کاشی این قاعده را مورد اجماع نحویان دانسته است.

۱۰. نتیجه

- کاشی در نگارش این نسخه از منابع علمی فراوانی همچون صرف، نحو، حدیث، ضرب المثل و متون ادبی منظوم و منثور بهره برده است.
- نویسنده در توضیح قواعد نحو به استدلال های سماعی و قیاسی و اجماع تکیه دارد و می توان گفت میزان استفاده از استدلال های سماعی بیش از استدلال های قیاسی است.
- منابع مورد استفاده مؤلف در استدلال های سماعی؛ قرآن، حدیث، امثال و اقوال عرب و شعر است.
- کاشی در اغلب موارد با زمخشری هم عقیده است و در اندک مواردی که با وی اختلاف نظر دارد، به شکلی متواضعانه به بیان نظر خود می پردازد.
- کاشی در موارد بسیاری پس از اشاره به اختلاف نظر نحویان بصره و کوفه، نظر نحویان بصره را صحیح تر و بهتر دانسته است؛ از این رو می توان او را پیرو مکتب نحوی بصره به شمار آورد.

- با توجه به برخی شواهد موجود در نسخه شرح المفصل می توان بسیار احتمال داد که کاشی پیرو مذهب شیعه بوده است.

منابع

قرآن کریم.

- آیتی، عبدالحسین، تاریخ یزد، یزد، گلپهار، ۱۳۷۱.
- ابن الأنباری، ابوالبركات عبدالرحمن، الإعراب في جمل الإعراب و أجمع الأدلة، تحقیق سعید افغانی، بیروت، دارالفکر، ۱۹۵۷.
- _____، أسرار العربية، تحقیق محمدحسین شمس الدین، بیروت، دارالکتب العلمية، ۱۹۹۷.
- _____، الإنصاف في مسائل الخلاف بين النحويين البصريين و الكوفيين، دمشق، دارالفکر، د.ت.
- ابن الجزري، ابوالخیر محمد، النشر في القراءات العشر، تقدم على محمدالضباع، دارالکتب العلمية، بیروت، الطبعة الثانية، ۲۰۰۲.
- ابن جني، ابوالفتح عثمان، الخصائص، تحقیق محمدعلی النجار، دارالکتب المصرية، ۱۹۵۶.
- _____، سر صناعة الإعراب، تحقیق حسن هندای، دارالقلم، دمشق، الطبعة الثانية، ۱۹۹۳.
- ابن عقيل، بهاءالدين عبدالله، شرح ابن عقيل، تحقیق محمد محی الدین عبدالحمید، تهران، ناصر خسرو، چاپ دوم، ۱۳۶۴.
- ابن الفوطي، كمال الدين ابوالفضل عبدالرزاق، مجمع الآداب في معجم الألقاب، تحقیق محمدالكاسم، طهران، مؤسسة الطباعة و النشر وزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامي، ۱۴۱۶.
- افشار، ایرج، «انیس الوحده و جلیس الخلوه»، یادنامه دکتر احمد تفضلی، تهران، ۱۳۷۹، صص ۶۷-۸۱.
- افشار، ایرج و محمدتقی دانش پڑوه، فهرست ملك؛ فهرست كتاب های خطی كتابخانه ملی ملك (وابسته به آستان قدس رضوی)، با همكارى محمدباقر حجتى و احمد منزوى، تهران، ۱۳۵۲.
- البغدادی، عبدالقادر، خزانه الأدب و لب لباب العرب، تحقیق عبدالسلام محمدهارون، الجزء الأول، القاهرة، مكتبة الخانجي، الطبعة الرابعة، ۱۹۸۹.
- _____، خزانه الأدب و لب لباب العرب، تحقیق عبدالسلام محمدهارون، الجزء الثاني و الجزء الثالث، القاهرة، مكتبة الخانجي، ۱۹۹۷.
- تبریزی، ابوالمجد محمد بن مسعود، سفینه تبریز، چاپ عکسی، تهران، نشر دانشگاهی، ۱۳۸۱.
- الجوهري، إسماعيل بن حماد، الصحاح، تاج اللغة و صحاح العربية، تحقیق أحمد عبدالغفور عطار، بیروت، دارالعلم للملایین، الطبعة الثانية، ۱۹۷۹.
- دانش پڑوه، محمدتقی، فهرست میکروفیلم های کتابخانه مرکزی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۸.
- درایتی، مصطفی، فهرستواره دست نوشته های ایران (دنا)، مشهد، موسسه فرهنگی پژوهشی الجواد^(ع)، بی تا.

- الذیبانی، النابغة، دیوان، تعليق حنا نصر الحیّی، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۹۹۱.
- رشیدی آشجودی، مرتضی، مقدمه، تصحیح و تحشیة منتخب روضة الناظر و نزهة الخاطر اثر عزالدین عبدالعزیز کاشی، اصفهان، دانشگاه اصفهان، ۱۳۸۷.
- الزکشی، بدرالدین محمد، البرهان فی علوم القرآن، تحقیق محمد ابوالفضل، دارالجلیل، بیروت، ۱۹۸۸.
- الزحشتری، محمود بن عمر، المفصل فی علم العربیة، تحقیق فخر صالح قدارة، دار عمار، عمان، ۲۰۰۴.
- سیبویه، ابوبشر عمرو بن عثمان، الکتاب، تحقیق عبدالسلام محمدهارون، القاهرة، مكتبة الخانجي، الطبعة الثالثة، ۱۹۸۸.
- السیوطی، جلال الدین عبدالرحمن، الإقتراح فی علم أصول النحو، تعليق محمود سليمان ياقوت، القاهرة، دارالمعرفة الجامعية، ۲۰۰۶.
- ضیف، شوقی، المدارس النحویة، القاهرة، دارالمعارف، ۱۹۶۸.
- الطهرانی، آقازرگ، الدررعة إلى تصانیف الشیعة، بیروت، دارالأضواء، الطبعة الثالثة، ۱۹۸۳.
- عمادی حائری، محمد، «عزالدین عبدالعزیز کاشی: شناسایی، کتاب شناسی، نسخه جویی»، نسخه پژوهی، دفتر دوم، صص ۳۸۱-۳۹۵، ۱۳۸۳.
- فتوحی یزدی، عباس، تذکرة شعراى یزد، تهران، فرهنگ ایران زمین، ۱۳۶۶.
- فجال، محمود، الحدیث النبوی فی النحو العربی، الرياض، أضواء السلف، الطبعة الثانية، ۱۹۹۷.
- مدرسی، محمد کاظم، مفاخر یزد، یزد، بنیاد ریحانة الرسول، ۱۳۸۲.
- المذنبی، السید علیخان، الحقائق الندیة فی شرح الفوائد الصمدیة، تصحیح ابوالفضل سجادی، قم، ذوی القربی، ۱۳۸۸.
- المفضل الضبی، المفضلیات، تحقیق احمد شاکر و عبدالسلام هارون، القاهرة، دارالمعارف، ۱۳۷۱ق.
- المنجد، صلاح الدین، قواعد تحقیق المخطوطات، بیروت دارالکتاب الحدید، الطبعة السابعة، ۱۹۸۷.
- الموسوی الخوانساری الإصبهانی، المیرزا محمدباقر، روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات، بیروت، الدارالإسلامیة، ۱۹۹۱.
- المیدانی، ابوالفضل احمد، مجمع الأمثال، تحقیق محمدحیی الدین عبدالحمید، القاهرة، مطبعة السنة المحمدیة، ۱۹۵۵.
- نوریان، سیدمهدی و همکاران، «باغ نظر و رامش دل (معرفی سفینه‌ای بی مانند از قرن هفتم)»، گوهر گویا، دوره ۱، ش ۳، صص ۳۳-۶۲، اصفهان، ۱۳۸۶.
- وامق یزدی، محمدعلی، تذکرة میکده، به کوشش حسین مسرت، یزد، بنیاد ریحانة الرسول، ۱۳۸۱.
- الهدلی، ابوذؤیب، دیوان الهدلیین، القاهرة، دارالکتب المصریة، الطبعة الثانية، ۱۹۹۵.